

ایینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره پنجم
آذر دی ماه ۱۴۰۳
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۹

۲۰۹

دوماهنامه
آینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره پنجم
آذر دی ماه ۱۴۰۳

Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.35, No.5 Dec 2024 - Jan 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

209

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

چاپ نوشت (۱۶) | نسخه شناسی مصاحف قرآنی (۲۱) | کرامات و احوالات
غریبه | امکان سنجی استفاده نفسییر عیاشی از کتاب القراءات سیاری |
سفرنامه های به زبان اردو درباره ایران | آینه های شکسته (۶) | چند اطلاع
تراثی درباره حیات علمی عالم و ادیب امامی | اشعار تازه یاب از شاعران
دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر (۲) | برهان المسلمین | پیک
معتمد | نامه ای از محقق طوسی و بحثی لغوی درباره یک عبارت |
خراسانیات (۲) | یادداشت های لغوی و ادبی (۲) | نقد تصحیح دیوان امیر
عارف چلبی | طومار (۸) | تکملة اللطائف و نزهة الطرائف (متنی فارسی از
سده ۵ ق) | گشت و گذاری در «میراث ادیبان شیعه» | طلوع و غروب یک
نشریه | نگاهی انتقادی به کتاب الفصوص فی علم النحو و تطبیق
قواعد علی النصوص | **نکته، حاشیه، یادداشت**

پیوست آینه پژوهش | سبک کار مورخان حرفه ای در تاریخ نگاری اسلامی پیش از عصر تألیف

مجید جلیسه | مرتضی کریمی نیا |
رسول جعفریان | امیرحسین
خوردوش | لیلا عبیدی | حیدر
عیوضی | رسول جزینی | زقیه
فراهانی | امیرحسین آقا محمدی |
سید محمدحسین | میرفخرانی |
امید حسینی نژاد | آریا طیب زاده |
میلاذ بیگلر | سیدعلی
میرافضلی | علی زاد | بهروز
ایمانی | پرینسا سنجابی |
مریم شیرازی | جواد آسه | علیرضا
خرابیسی | آریا طیب زاده |
سپهر رمضانپور | صفوانی

پرتال
دوماهنامه
آینه پژوهش



Jap.isca.ac.ir

کرامات و احوالات غریبه

جناب غفران مآب آخوند ملا محمد اسماعیل [عقدایی یزدی] (۱۱۸۸ - ۱۲۳۰ ق)

رسول جعفریان

| ۱۲۶ - ۱۱۳ |

۱۱۳

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

چکیده: ملا اسماعیل عقدایی یکی از عالمان برجسته یزد در اوایل قرن سیزدهم هجری است که مسجدی بزرگ به یادگار از او مانده است. نفوذ معنوی وی میان مردمان یزد، از دل اخبار و داستان‌هایی که از او برجای مانده، پدیدار بوده است. متن حاضر، خاطراتی است از یکی از نوادگان وی که به سبب محدثان قدیم با ذکر سند درباره کرامات او نقل کرده است. فارغ از هر چیز، این خاطرات روشنگر جنبه‌هایی از تاریخ مذهبی و اجتماعی این شهر و باورهای رایج میان مردمان است.

کلیدواژه‌ها: ملا اسماعیل عقدایی، یزد، کرامات، آثار تاریخی یزد.

Miracles and Extraordinary Accounts of
His Eminence Akhūnd Mullā Mohammad Ismāil [Aqdāi Yazdi] (1188-1230 AH)
Rasool Jafarian

Abstract: Mullā Mohammad Ismāil Aqdāi was one of the prominent scholars of Yazd in the early 13th century AH, leaving behind a large mosque as his legacy. His spiritual influence among the people of Yazd has endured, as evidenced by the stories and accounts that have been preserved about him. The present text consists of narratives compiled by one of his descendants, following the style of early traditionists, complete with chains of transmission, detailing his miraculous acts. Beyond their immediate content, these accounts shed light on various aspects of the religious and social history of Yazd, as well as the prevalent beliefs among its inhabitants.

Keywords: Mullā Mohammad Ismāil Aqdāi, Yazd, miracles, historical monuments of Yazd.

مقدمه

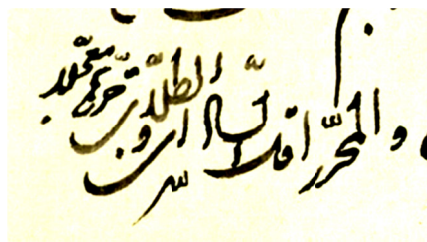
۱. ملا اسماعیل عقدایی (۱۱۸۸ - ۱۲۳۰ = چهل و دو ساله) (بن عبدالملک بن اصلان خان تبریزی) تحصیل کرده نجف و بیش از همه شاگرد سید محمد مهدی بحر العلوم (۱۱۵۵ - ۱۲۱۲) بود. او «در سنه ۱۲۰۸ از عراق عرب بعزم زیارت مشهد حرکت نمود و بعد از آن برای دیدن ارحام خود بیزد رفت و باصرار اهالی آن در آنجا اقامت گزید». از وی افزون بر ساختن چند مسجد و بنای دیگر، آثار چندی برجای مانده که مرحوم معلم ضمن شرح حال او آورده است (مکارم الآثار: ۸۹۳/۳ «اصفهان، ۱۳۶۴ ش»). وی در دوره اقامتش در یزد، آثاری بنا کرد که مهم‌ترین آنها مسجد ملا اسماعیل از مساجد بزرگ یزد است. این مسجد، چنان‌که مرحوم ایرج افشار وصف می‌کند، با درگذشت وی نیمه‌کاره ماند و پس از او میرزا سلیمان طباطبایی (م ۱۲۵۱) آن را تکمیل کرد. شرح مفصلی از آن مسجد و کتیبه‌های آن را در یادگارهای یزد، (۱۹۷/۲ - ۲۰۶ «تهران، ۱۳۵۴ ش») ملاحظه فرمایید. شرح این مسجد و نیز اشاراتی به شرح حال او در تاریخ یزد عبدالحسین آیتی (۳۹۰ - ۳۹۱ «تهران، ۱۳۱۷ ش») آمده است. آیتی در عبارتی از شخصیت متفاوت او ستایش می‌کند و می‌نویسد: «نامبرده علاوه از فقاقت، نباهتی داشته که به دیگران شباهتی نداشته و نیز همتش بلند و مقامش ارجمند بوده، قریحه‌اش سرشار و مخصوصاً در سرودن اشعار عربی مهارتی داشته» است. وی به شماری دیگر از آثاری که وی تعمیر و آباد کرده یا آنها را از اصل ساخته، اشاره کرده است. در این اواخر، شرح حال مفصلی از او را آقای محمد افخمی عقدا در کتاب عقدا بزرگ شهری کوچک (قم، ۱۳۹۳) نوشته است. در این کتاب هم فهرستی از کارهای عمرانی ایشان برای مساجد، مدارس، آب‌انبار و جز آنها آمده است که برای کسی که فقط دوازده سال در یزد ریاست علمایی داشت، شگفت است. او سرمنشأ خاندانی از عالمان بعدی در یزد بود و فهرستی از عالمانی از نسل ایشان در منابع آمده است. فرزندش شیخ محمد عقدایی، نواده وی حاج شیخ محمد جعفر عقدایی، حاج شیخ محمد نتیجه او و نیز حاج شیخ احمد شریعت نبیره وی از این شمارند. فاضل اردکانی - عالم معروف نیز - خواهرزاده مرحوم ملا اسماعیل است. در این باره به کتاب نجوم السرد و آثار دیگر ارجاع داده‌اند (عقدا، افخمی، ص ۴۵۱ - ۴۵۵). شرح حال کوتاهی از ایشان همراه با معرفی تألیفاتش با معرفی نسخه آنها به تفصیل در موسوعة مؤلفی الامامیه (۲۲۷/۴ - ۲۲۸) آمده است. در این فهرست، دوازده کتاب و

رساله از ایشان یاد می‌شود و نسخه‌های موجود آنها در کتابخانه وزیری و دیگر کتابخانه‌ها معرفی شده است. در مجموع به نظر می‌رسد ملا اسماعیل عقدایی با این عمر نسبتاً کوتاه (چهل و دو سال) هم از نظر ریاست علمایی و خدمات عمرانی در یزد و هم از حیث علمی، فرد شاخصی بوده است. تاریخ درگذشت او ۱۲۳۰ قمری است و اشعار و آنچه روی سنگ قبر او نوشته شده است، در وب‌سایت <http://shrines.ir> آمده است.

۲. مرحوم استاد محمدتقی دانش‌پژوه، جنگ شماره ۶۸۳۶ دانشگاه را به خوبی معرفی کرده و آگاهی‌های جالبی از آن به دست داده است (فهرست دانشگاه: ۳۷۴/۱۶ - ۳۷۷). این جنگ نیمه دوم قرن سیزدهم فراهم آمده است و متن‌های رجالی و اجازات متعددی در آن وجود دارد که در همان گزارش دانش‌پژوه آمده است. تدوین‌کننده جنگ، یزدی بوده است؛ از این رو به جز اجازاتی که از عالمان بزرگ نجف مانند صاحب جواهر، شیخ مرتضی انصاری و شماری دیگر است، از شماری عالمان وقت یزد هم یاد کرده است. این قسمت از جنگ که شامل اجازات باارزشی است، قال توجه و بررسی است (فریم ۳۵ - ۸۰). در این جنگ اطلاعات رجالی و تحقیقاتی هم در پاره‌ای از صفحات دیده می‌شود. فهرستی هم از یک کتابخانه به صورت ریز، در چند صفحه آمده است (فریم ۳۱ - ۳۴). پیش از خاطرات مربوط به ملا اسماعیل عقدایی یزدی و در انتهای جنگ یاد شده، رساله خاتون‌آبادی در مؤلفات علامه مجلسی هم آمده است.

۳. اما آنچه محل بحث ماست، شرحی از کرامات آخوند ملا محمد اسماعیل عقدایی است که نواده وی نگاشته و در صفحاتی از این جنگ آمده است (فریم ۸۳ - ۸۸). این متن شامل چند حکایت است و از نظر اجتماعی و نشان دادن موقعیت ملا اسماعیل در آن دوره، جالب است. خاطرات یاد شده را یکی از نوادگان [دختری] ملا اسماعیل نوشته است که نامش را یاد نمی‌کند. وی این حکایات را از شماری عالمان وقت، جده خودش و پدرش درباره ملا اسماعیل و کرامات روایت کرده است. به عبارت دیگر متن حاضر شامل ده حکایت است که آنها را با سند نقل کرده است. وی در پایان خود را اقل السادات والطلاب یاد می‌کند که با توجه به سیادتش، باید نوه دختری مرحوم ملا محمد اسماعیل باشد. چنان‌که اشارت رفت، منابع وی در این حکایات نه‌گانه - به همراه یک مورد که وسط این یادداشت‌ها، به احتمال بعد از نوشتن اصل رساله بر آن افزوده شده - جده خود او و تعدادی از کسانی است که با ملا اسماعیل مراد داشته‌اند.

نویسنده می‌کوشد نشان دهد اخباری که نقل می‌کند، منبع معتبر دارند و مورد وثوق است. نامی برای این خاطرات نیست؛ اما با استفاده از عبارت نخست او می‌توانیم عنوان را چنین بگذاریم: «کرامات و احوالات غریبه جناب غفران مآب جدّ امجد آخوند ملا محمد اسماعیل». از محتوای این کتاب، اشاراتی درباره زندگی خود ملا اسماعیل، مرحوم سید بحر العلوم و نامی از شماری عالمان آن وقت از جمله حاجی کلباسی به میان آمده است که ارزش این کتاب را نشان می‌دهد؛ همچنین از اقامت مرحوم آخوند ملا اسماعیل برای مدتی در «فیروزآباد» یاد شده است؛ نکته‌ای که اساساً در شرح احوال او کسی به آن اشاره نکرده است. مطلبی درباره نقدهای سید بحر العلوم از عقاید یهودیان دارد و اینکه این بحث‌ها را ملا اسماعیل به نگارش درآورده است.



۴. اما جنس حکایات، از نوع کراماتی است که از قدیم و در عصر ما، برای علما و پاره‌ای از زاهدان و پارسایان نقل می‌شود. این ادبیات شناخته شده است و در بسیاری از کتاب‌های شرح حال، نمونه‌هایی از آنها دیده می‌شود. می‌دانیم که از کهن‌ترین روزگاران میان متکلمان اسلامی، بحث از «کرامات الاولیاء» و اینکه درست است یا خیر، مطرح بوده است؛ پاره‌ای از فرقه‌های اسلامی آن را قبول نداشتند، اما غالباً به‌ویژه از قرن چهارم، گروه‌هایی مانند اشاعره و ماتریدییه و طبعاً صوفیه و بسیاری دیگر از جمله عالمان شیعه به کرامات معتقد بودند. این کار در میان صوفیه به قدری شایع بود که کتاب‌های بزرگی در کرامات مشایخ نوشته شد و ادبیات خاصی را پدید آورد. برای عالمان فرقه‌های دیگر هم باید گفت گروهی از آنان بدون کرامات هستند و از این قبیل حکایات درباره آنان درکار نیست؛ اما گروهی «اهل کرامات» شناخته می‌شوند و این قبیل حکایات در اطراف آنها وجود دارد. جنس کرامات متفاوت است؛ کراماتی که گاه از یک زاویه اموری عادی است، اما از زاویه دیگر امور غیر عادی و کرامت به شمار می‌آید. جالب است که نویسندگان شرح حال هم بسته به احوال خودشان، گاه در نقل کرامات تسامح دارند و گاه

سخت گیرند. در کار نقل کرامات این تفاوت هم وجود دارد که کراماتی در حیات عالمی یا زاهدی به او نسبت داده شود یا پس از وفات وی بر سر زبان‌ها بیفتد. به هر حال ما در اینجا با نه و به عبارتی ده نمونه از این کرامات مواجه هستیم که برخی از آنها کمی سخت و برخی عادی هستند. زبان کرامات از این نظر که شاخه‌ای از زبان دین است، اقتضائات خاص خود را دارد. سخن گفتن و بحث کردن درباره اعتبار کرامات هم امری کلی است و بسته به فضایی دارد که این ادبیات و زبان، در آن به کار گرفته می‌شود. به هر حال تجربه‌های متفاوت و نقل آنها برای شناخت جنس کرامات و زبان آنها و الفاظ مشترک در آنها و همچنین مضامین و مؤلفه‌های آنها حتماً سودمند خواهد بود.

متن کرامات ملا اسماعیل عقدایی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد وآله الطاهرين

آنچه از کرامات و احوالات غریبه که از جناب غفران مآب خلد قرار جدّ امجد بزرگوار آخوند ملامحمد اسماعیل - اعلی الله مقامه - به ظهور رسید و اقل الطلبة بعد از تفحص و تفتیش اطلاع به هم رسانیدم، بدین تفصیل است که:

[۱] شنیدم از جناب فضایل مآب آخوند ملامحمد حسین فیروزآبادی که مذکور نمود که، چند سال قبل از این در بلده همدان، از جناب آقامیرزا محمدعلی یزدی تزرجانی که امام مسجد آن بلده بودند شنیدم که مذکور نمودند از جناب مرحمت بیان حاجی محمدعلی قلعه کهنه شنیدم که مذکور نمود که: در ارض اقدس نجف اشرف در خدمت سرکار خلد قرار آخوند بودم و انس زیادی به ایشان داشتم، تا آنکه سالی در وقتی از اوقات در خدمت ایشان روانه مسجد کوفه شدیم و طعام و آذوقه با خود بردیم و چند روز در آن مسجد شریف اعتکاف به جا آورده تا آنکه طعام و آذوقه که همراه داشتیم صرف شد و چیزی از آن باقی نماند. گرسنگی و جوع غلبه به هم رسانیده نزدیک به هلاکت رسیدیم. من عاجز شدم و عرض کردم بیایید تا روانه نجف اشرف شویم تا آنکه از گرسنگی خلاص حاصل شود. ایشان امتناع فرمودند. لابد من تنهایی روانه آن

محلّ شریف شدم و بعد از وصول به نجف اشرف، طعامی صرف نمودم و قدری از طعام برداشتم به جهت آن جناب روانه مسجد کوفه شدم. چون داخل مسجد شدم، دیدم سرکار آخوند - اعلی الله مقامه - در کنار محراب نشسته‌اند و ظرفی در پیش روی ایشان گذاشته، دست خود را بلند کرد و یک لقمه دیگر از بقیه طعام آن ظرف برداشتند و دفعتاً آن ظرف از نظر من پنهان شد. بسیار متحیر و متعجب شدم و عرض کردم چه حکایت بود؟ فرمود که خداوند عالم - عزّ و علا - رزقی را از برای من فرستاد و صرف شد. بعد از آن مشغول مباحثه علمیه شدیم و فهمیدم که علوم بسیار بر ایشان مکشوف شده که قبل از آن حاصل نبود.

[۲] و ایضاً شنیدم از آخوند ملاًعلی بهان که واعظ فیروزآبادی که سالی بعد از فوت سرکار خلد قرار آخوند که تخمیناً دو ماه از فوت آن مرحوم گذشته، از عتبات عالیات عرش درجات شدم. روزی از منزل کوچ کرده روانه راه شدم. در بین راه خدمت سرکار خلد قرار حاجی ملاًعبدالله هزارجریبی اصفهانی که از جمله اجلّه علما بود رسیدم. بعد از آنکه فهمیدند که من از اهل دارالعباده [یزد] می‌باشم، جویای احوال آخوند - طاب ثراه - شدند. من خبر فوت ایشان را به ایشان دادم. بسیار متألّم و متأثر شدند و طلب آمرزش زیادی از برای ایشان کردند. بعد از آن شروع کردند و کرامات بسیاری که از ایشان به ظهور رسیده بود تا مسافت سه فرسخ راه آمدیم نقل فرمودند. از آن جمله مذکور فرمودند که سالی در شهر ذی الحجّة الحرام به جهت زیارت روز عرفه در خدمت سرکار وحید الزّمان السّید السّند آقا سید مهدی بحر العلوم - اعلی الله مقامه - و سرکار غفران مکان آخوند از نجف اشرف روانه کربلای معلی شدیم و چند نفر دیگر هم از تلامذه مرحوم سید با ما همراه بودند. در بین راه، شخصی از علمای یهود که اعلم علمای ایشان بود، با ماها همراه شد و در مقام مباحثه با یکی از تلامذه مرحوم سید - اعلی الله مقامه - برآمده سؤالات چند نموده، مرحوم سید به فقرات و آیات کتاب تورات جواب او را می‌دادند و پیوسته آیات تورات را تلاوت می‌فرمودند به جهت اسکات آن مرد و توضیح می‌فرمودند تا آنکه آن عالم یهود ساکت گردید و حقیقت شریعه حقّه را فهمیده، به شرف اسلام مشرف شد. آمدیم وارد ارض مقدّس شدیم و از طرف خشکی آمدیم و مرحوم سید - طاب ثراه - سوار بودند و ما پیاده. خلاصه بعد از ورود در همان روز در منزل خود مرحوم

آخوند خدمت ایشان رسیدم. دیدم مشغول تصنیف می باشند و دو جزو به خط شریف خود تصنیف کرده اند و نزد ایشان گذارده، آن را برداشتم و مطالعه کردم. اصلاً نفهمیدم، عرض کردم: اینها چیست؟ فرمودند: اینها آیات کتاب تورات و تحقیقات سید بزرگوار است که در همین شب در مقام جواب عالم یهودی فرمودند. چون این را فرمودند، بسیار بسیار از آن فیضی که خداوند عالم به ایشان مرحمت فرموده متعجب شدم [و چند روز در کربلای معلی مشغول زیارت مخصوصه بودیم و چند روزه مرحوم آخوند به جهت زیارت خامس آل عبا آمدند و داخل رواق دوم می شدند و در آن محل ایستاده زیارت می کردند و مراجعت می فرمودند و داخل اصل روضه منوره و مرقد مقدس نمی شدند؛ چون عید غدیر نزدیک رسید، خواستیم مراجعت به نجف اشرف نماییم. من خدمت آخوند رسیدم و عرض کردم: مهتای مراجعت شوید که سرکار سید به نجف اشرف مراجعت می نمایند. مرحوم آخوند فرمودند: من به نجف مراجعت نمی کنم با شماها و در اینجا شغلی لازم دارم. سؤال کردم: چه شغل است؟ با من نگفتند، اصرار کردم، فرمودند: می خواهم داخل روضه منوره امام (ع) شوم. عرض کردم: این کار که معطلی ندارد شغلی است آسان، داخل شوید، برویم. فرمودند: ای فلانی بی اذن امام (ع) داخل مرقد منوره نمی شوم. خلاصه ایشان توقف فرمودند و ماها در خدمت سید روانه نجف شدیم. بعد از ورود به نجف اشرف، روز جمعه قبل از روز عید غدیر در خدمت سید بزرگوار نشسته در وقت عصر که ناگاه آن سید بزرگوار فرمودند که ای فلانی، الان در همین ساعت سرکار آخوند ملامحمد اسماعیل به اذن جناب سیدالشهدا داخل مرقد منوره و روضه مقدسه شدند و مشغول زیارت می باشند. بسیار بسیار متعجب و متحیر شدم. سه روز از این مقدمه گذشت؛ مرحوم آخوند مراجعت نموده وارد نجف اشرف شدند. خدمت ایشان رسیدم و پرسیدم در چه روز وارد روضه مقدسه شدید؟ فرمودند: در وقت عصر روز جمعه.

[۳] و ایضاً شنیدم از جناب ملا علی بهان که مذکور نمود، شنیدم از شخصی از اهل اشکذر که مهدی نام داشت و از جمله اخلاص کیشان مرحوم جنّت مکان آخوند - اعلی الله مقامه - بود که مذکور نمود که مرحوم آخوند گاه گاهی به قریه اشکذر تشریف می آوردند و در خانه من منزل می کردند. از آن جمله روزی

تشریف به اشکذر آورده، وارد خانه کمترین شدند و شب هم توقف فرمودند و چون فصل تابستان بود و ماهتاب بود، منزل ایشان را بام خانه قرار دادیم. شب به بام خانه تشریف آورده، نماز مغرب و عشا را ادا فرمودند. بعد از فراغ از نماز، غذا صرف فرمودند و از قضا آن شب روغن چراغ در خانه من نبود و چون شب ماهتاب بود، گمان نداشتم که مرحوم آخوند چراغی ضرور داشته باشند؛ لیکن بعد از صرف غذا فرمودند مهدی چراغ بیاور تا قدری مطالعه نمایم. من مضطرب شدم و از بام به زیر آمدم و چون شب رفته بود، نتوانستم روغن چراغ به دست آوردم؛ لکن یک فتیله چربی در چراغ بود آن را روشن کردم و به بام خانه آوردم و در خدمت ایشان گذاردم و زود مراجعت کردم که مبادا خاموش شود و من حاضر شوم و خجل شوم. خلاصه بعد از فرود آمدن زمانی بیدار بودم و گاه‌گاهی نگاه می‌کردم، چراغ را روشن می‌دیدم. بعد از آن خوابیدم و به خواب رفتم، بعد از ساعتی بیدار شدم، باز چراغ را روشن دیدم و مرحوم آخوند را مشغول مطالعه دیدم؛ باز به خواب رفتم و بیدار شدم، همان احوال را مشاهده کردم. خلاصه تا طلوع صبح صادق مکرر بیدار شدم و نگاه کردم چراغ را روشن دیدم و مرحوم آخوند را مشغول مطالعه؛ بسیار تعجب نمودم، صبح طلوع کرد به بام خانه آمدم و سلام کردم دیدم چراغ روشن است و هیچ روغن در آن نیست و همان فتیله چرب در میان چراغ است می‌سوزد، بر تعجبم افزود متحیر شدم و از این امر غریب از مرحوم آخوند سؤال کردم. نظری به کمترین کردند و فرمودند: ای مهدی، از این امورات که از برای من اتفاق می‌افتد [و] روی می‌دهد تعجب مکن که از لطف خداست.

[۴] و ایضاً شنیدم از جدّهام که مذکور نمود که سرکار جدّ بزرگوار آخوند وقتی در فیروزآباد تشریف داشتند و آن وقت فصل خیار بالنگ بود و باغچه خانه ما خیار بالنگ بود و روزی خیار بالنگ آن کرت تماماً چیده شد که اصلاً دیگر خیار بالنگ نداشت. روز بعدش ضعیفه‌ای از اهل میبد به خانه ما آمد و یک ربع ارده و خیار بالنگ به جهت مریض می‌خواست. من چون می‌دانستم که کرت^۱ خیار بالنگ

۱. کرت (یا کرد): زمین مرزبندی شده برای زراعت.

ندارد، آن ضعیفه را مأیوس کردم و آن ضعیفه اصرار کرد که بیمار دارد، هر قدر بشود خیار بالنگ بدهید. من قسم یاد کردم که نیست. در آن اثنا آخوند از تدریس فارغ شده، داخل خانه شدند و فرمودند: چرا خیار بالنگ به این ضعیفه نمی‌دهید؟ عرض کردم که اصلاً خیار بالنگ در کرت نیست. فرمودند: من می‌روم و خیار بالنگ را می‌چینم. پس چادرشبی را بر میان بستند، وارد کرت شدند و به چیدن خیار بالنگ مشغول شدند و ماها تعجب کردیم و آن قدر چیدند که ماها هیچ دفعه آن قدر نچیده بودیم. قدر کثیری به آن ضعیفه دادند که معمور شد و قدری هم از برای تلامذه خود بردند و صرف نمودند و قدر قابلی هم به اردکان به جهت تعارف اقوام فرستادند. از این مقدمه تعجب بسیاری روی آورد.

[۵] و ایضاً [جلده] مذکور نمود که حجره معینه از خانه فیروزآباد، منزل مرحوم آخوند در این حجره بود. روزی بعد از آنکه مرحوم آخوند از آن اطاق بیرون آمدند، من وارد اطاق شدم. دیدم در همان مکانی که ایشان همیشه می‌نشستند، چیزی مثل نور شمع روشن می‌باشد؛ من از مشاهده آن ترسیدم و بیرون آمدم و گزارش را به ایشان عرض کردم. ایشان تشریف آوردند، دیدند و بعد از مشاهده خندیدند و آن را به دست گرفتند و گوشه عمّامه را گشودند و در میان آن گذاردند و بستند.

[۶] و ایضاً از جناب حقایق و معارف انتساب **عَلَم فُهَام صَاحِبِ امِ وَالِدِ مَاجِدِ - دَامَ ظَلَّةَ الْعَالِي -** شنیدم که مذکور فرمودند که شنیدم از بعضی کَمَلین علمای دارالعباده که مذکور فرمودند که ابتدای ورود مرحوم آخوند - اعلی الله مقامه - به دارالعباده، منزل خود را در **محلّه ابوالمعالی** قرار دادند. من به جهت استیصال ایشان از آن محلّه، بنای ختمی گذاردم و بعد از اتمام ختم از آن محلّه ارتحال فرمودند و در خانه مرحوم میرزا سلیمان - طاب ثراه - منزل کردند و ترقی و رونق کار ایشان زیاده شد. باز ختمی برداشتم، از آنجا ارتحال نموده به خانه لب خندق تشریف بردند و ترقی ایشان بسیار زیاد شد و برخلاف مقصود من نتیجه داد. باز ختمی برداشتم که باعث تنزل ایشان شود؛ در این دفعه طفلی از من در بام خانه افتاد و تلف شد و ترقی ایشان زیاد. نادم شدم و فهمیدم که مرحوم آخوند صاحب جلال قدر است و تمکین نمودم.

[۷] و ایضاً جناب مستطاب علام والد ماجد آخوند ملاحسین - دام ظلّه العالی - مذکور فرمودند که زمانی که به جهت تحصیل در بلده اصفهان بودم، از سرکار خلد قرار و حید الزّمان حاجی محمد ابراهیم کرباسی - اعلی الله مقامه - شنیدم که مذکور فرمودند که من با مرحوم جنت مکان آخوند در مدرسه شاهزاده اصفهان در یک اطاق منزل داشتم. روزی مرحوم آخوند در پستوی اطاق خوابیده بودند و من مشغول خواندن یکی از ادعیه صحیفه کامله بودم به طور نجوا و میان من و محلّ خوابیدن ایشان فاصله بود. بعد از ساعتی مرحوم آخوند از خواب بیدار شدند، بیرون تشریف آوردند و گفتند: خوابی دیدم. گفتم: بیان فرمایید. فرمودند: در خواب دیدم که شما مشغول خواندن این دعا از ادعیه صحیفه کامله بودید و اسم آن دعا را بردند و در خواب دیدم که خودم مشغول چرانیدن حفره‌ها [کذا] بودم. من جواب گفتم: خواب شما صدق است؛ زیرا که من مشغول خواندن همین دعا صحیفه بودم به طور نجوا و خود شما هم به یزد تشریف می‌برید و مشغول مرافعه می‌شوید. خداوند شما را حفظ فرماید. والد ماجد نقل می‌فرمایند که بعد از آنکه مرحوم آخوند - اعلی الله مقامه - این حکایت را نقل فرمودند، بعد از آن فرمودند: «بدانید که مرحوم آخوند - اعلی الله مقامه - را عالمی بود و رای عالم ظاهری و غیر از عالم ماها»، به همین لفظ فرمودند.

[۸] و ایضاً نقل شده که زمانی که مرحمت شأن آخوند، مجاور ارض اقدس نجف اشرف بودند، بعد از فوت سرکار خلد قرار و حید الزّمان جناب بحر العلوم - اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد مکانه - که استاد مرحوم آخوند بودند، بعضی از اعراب ساکنین ارض اقدس عداوت مرحوم آخوند را در دل گرفته، درصدد قتل آن مرحوم برآمده بودند تا که شبی از شب‌ها سه نفر از اعراب به جهت اذیت آن جناب، جدار خانه مرحوم آخوند بالا آمده بودند که در آن اثنا خادم آن مرحوم صدایی شنیده بود، به صحن خانه آمده دید که سه نفر بر بالای جدار نشستند و می‌خواهند فرود آیند. خادم مشوّش شده، خدمت آن مرحوم آمده گزارش را عرض کرده بود؛ آن مرحوم اعتنایی نفرموده بودند و جوابی نگفته بودند. خادم متحیر مجدداً به صحن خانه آمده، ترسان لرزان بعد از ملاحظه و التفات

دید یک نفر از دیوار افتاد و از دنیا رفت و تلف شد و آن دو نفر چون این حال را دیدند، فرار کردند.

[۹] و ایضاً جدّه حقیر نقل فرمودند که وقتی از اوقات مرحوم جدّ بزرگوار آخوند - اعلی الله مقامه - در فیروزآباد تشریف داشتند و آن وقت تابستان و فصل میوه بود، به این معنی که توت به آخر رسیده و تمام شده بود و اول میوه‌های دیگر بود. روزی مرحوم آخوند بعد از فراغ از تدریس وارد خانه شدند و فرمودند: میل به توت دارم، قدری از توت از درخت بریزید و جمع کنید تا بخورم. ماها عرض کردیم چند روز است که درخت اصلاً توت ندارد و تمام شده. فرمودند: شماها پرده بگیرید در زیر درخت، من خودم بالای درخت می‌روم و درخت را حرکت می‌دهم. خلاصه حسب‌الفرمایش ماها پرده را گرفتیم و ایشان خود بالا رفته درخت را حرکت دادند و پای خود را بر سر شاخه‌های درخت زدند. توت فرود آمد و تدریجاً در پرده جمع شد، به قدری که سه مجموعه مملوّ از توت شد که همگی را کفایت کرد و زیاد آمده و حال آنکه ماها گمان شش درم توت از این درخت نداشتیم. بسیار متحیر و متعجب شدیم از این واقعه.

اللهم صلّ علی محمد وآل محمد وسلّم و عجل فرجهم و سهّل مخرجهم و طولّ عمر من معی فی تحریر هذه الأجزاء وترقیمها وحرّرها والمحرّر اقلّ السادات والطلاب حرّرها معجلاً.

[۱۰] حاشیه فریم ۸۶: و از غرایب احوال آخوند آقاعلی مهریزی - اعلی الله مقامه و رفع فی الجنان اعلامه - بنا بر آنچه شنیدم این است که وقتی از اوقات جناب مستطاب آخوند به شهر تشریف می‌آورده‌اند، در بین راه گویا پوزه دمه، شخص معظّم مکرم محترم با آخوند رفیق می‌شود و پیاده بوده یا سواره نمی‌دانم گویا پیاده بوده و با آخوند صحبت می‌دارد تا مدتی بعد به آخوند می‌گویند که چرا شما نماز جمعه نمی‌کنید؟ آخوند در جواب گفته‌اند از امام عصر مرخص نیستم. باز مشغول صحبت می‌شوند تا مدتی باز می‌فرمایند: آخوند چرا نماز جمعه نمی‌کنید؟ آخوند همان جواب اول را می‌گویند. باز مشغول صحبت می‌شوند تا مدتی باز همان سؤال می‌نمایند و همان جواب می‌شنوند تا آخر الامر

نزدیک عبدالملک همان سؤال و جواب که می‌شود، می‌فرمایند که امام عصر تا کی یا چند مرتبه شما را اذن دهد یا مرخص نماید. این را می‌فرماید و از نظر آخوند غایب می‌شود. آخوند می‌فهمد ایشان امام عصر - عَجَّلَ اللهُ فرجه و سهل مخرجه و اوسع منهجه - بوده‌اند و گویا آخوند از همان جا پیاده می‌شوند و پیاده برمی‌گردند تا محلّ تلاقی و یا از محلّ تلاقی پیاده می‌آیند تا محلّ تفارق، والسلام.

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد بن محمد بن ابی طالب و السلام علی رسول الله و آل الطاهرین آنچه از کرامات و احوال غریبه که از زین العابدین
 غفران آید نقل کرده است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمودند که در روزی که از کربلا آمدید و اقلید
 و قضیئس اطلع بهم سائیدم بربین تفضیل است که شنیدیم از جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمودند
 که مذکور نمودم که چند سال بعد ازین در بلاد امدان از جناب امیر المومنین علیه السلام شنیدم که در آن روز که
 شنیدیم که مذکور نمودم از جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 در خدمت سرکار خدا قرار اختیار نمودم و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 روانه مسجد کوفه شدم و طعام و از وقت برودیم و چند روز در آن مسجد شریف احتکاف با اولاد ما
 طعام از وقت که همراه داشتیم مرفوعه و چیز از آن باقی نماند و جمع خدیجه هم رسانیدند نزد یک پسر
 رسیدیم فرغ ما شدیم و عرض کردم بیایید ما روانه نجف شرف شویم تا آنکه از کربلا خدش صدمه از آن
 استنوع فرمودند بدین معنی که روانه آن کس شرف شدم و بعد از وصول نجف از طرف طعام مرخص نمودم
 و در آن روز طعام بجهت آنم بجهت آنم بجهت آنم بجهت آنم بجهت آنم بجهت آنم بجهت آنم بجهت آنم بجهت آنم
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که

۱۲۶
 آینه پژوهش | ۲۰۹
 سال ۳۵ | شماره ۵
 آذر دی ۱۴۰۳

بیت